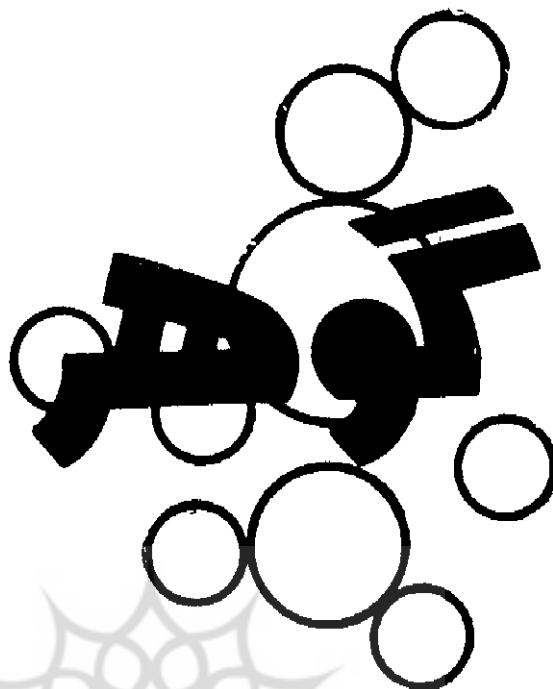


سال سوم - شماره ۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴



بیرمسئول: مرتضی کامران

فلسفه در ایران باستان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
و هیأتی حکمة الاشراق

و افکار و آثار و تاریخچه زندگانی سهروردی \*

(۳)

در همان زمان که حکمت اشراق رو بانحطاط و زوال میرفت و از آن ، جسته و گریخته ، نام و نشانی برج و تکه و پاره اثری در میان بود ، دانشمندی میهن دوست و ایران خواه و حکیمی خداپرست و دل آگاه ، بسال اندک و بخرد بزرگ ، با اراده ای محکم و عزمی مصمم ،

\* از این کتاب دو هزار نسخه بر کاغذ هشتاد گرمی و جلد مقوایی در چاپخانه سکه بچاپ رسیده و در کتابخانه انتشارات سپهر (دو بروی دانشگاه) و دیگر کتابخانه های معتبر تهران و شهرستانها به بهای هر جلد ۳۰۰ ریال بفروش میرسد.

دست همت از آستین بدرکرد و دامن غیرت بر کمر زد و با حیای این مکتب ایرانی شتافت و آنرا از فنای حتمی و نابودی واقعی برهانید و این فلسفه را که نمودار تدبیر و تفکر و ذوقیت و تعقل نژاد پارسی و مظهر ابداع و اختراع نبوغ ایرانی بود، از نو، زنده و پاینده کرد و در کالبد شکسته و تن خسته آن، بدم مسیحائی خود، جانی تازه و روانی بی اندازه بخشید.

از آن پس مکتب فلسفه اشراق، در جنب مکتب حکمت مشاء، علم شد و در محافل و مجامع علمی و فلسفی شخصیت یافت. چهره شاهد دلفریب حکمت پارسی، از پس پرده غموض و ابهام فراموشی، بیرون آمد و این چشمه روشن آب حیات سرمدی، از درون ظلمت تیره و تاریکندری، رخ نمود و مشعل فروزانی که بخاموشی گرائیده بود باز برافروخت و انوار آن، از کران تابکران، پرتو افکند.

کسانیکه بکم و کیف فلسفه و حکمت اشراق و چندی و چونی عرفان و تصوف، از نزدیک، آشنا هستند و معلومات نفیس و تعلیمات عمیق فیلسوفان و حکیمان راستین و عارفان و صوفیان شاهکار آفرین را خوانده اند، بی شک بخدمانی که این مکتب های بزرگ آموزنده و ارزنده حکمی و فلسفی و ذوقی، در طی قرون و اعصار، در راه تکمیل روح و تهذیب نفس و تنزیه باطن و تلطیف اخلاق و تجرید خاطر بشر، از هوا جس نفسانی و وساوس شیطانی و آلودگیهای مادی و ناهنجاریهای بهیمی و هیجانات حیوانی، انجام داده است پی برده و یافته اند که این تعالیم چگونه بر دهان و دست و پای حرص و آز و تجاوز و تخلف و غضب و شهوت و بیرحمی و ناخواندگی و خود بینی و خود خواهی و اجحاف و اعتساف و مقام دوستی و زیادت طلبی و نخوت فروشی و قوی نوازی و ضعیف گردازی و خلاصه همه آثار جنایت و خبائث و شیطنت بشری، دهنه و لگام بسته و بند و پالهنک زده و او را از بیراهه شقاوت و ضلالت بصراط المستقیم هدایت و سعادت کشانیده است.

پس فلسفه اشراق نتیجه اندیشه و ذوق و هنر ایرانیان بود و هسته نخستین آن در خاک پاک ایران جای داشت و از این سرزمین و این سوی بحر الروم، بخاک یونان و آن سوی بحر الروم رفت و در آنجا بوسیله افلاطون پذیرفته و پرورده شد و پس از چندی دوری و مهجوری باز به مین واقع و مسقط الرأس اصلی خود بازگشت ولی در این بازگشت اصول و فروع آن پراکنده و مشتت بود و قبولیت تام و تمام نداشت تا اینکه برای جمع آوری و تدوین آن قرعه فال بوجود ذیجود فیلسوفی جوان و پاکدل و پاکیزه نهاد و روشن اندیشه و عاشقی پیشه ایرانی زده شد که از خاکدل انگیز سهرورد آذر آبادگان برخاسته بود. او این مهم را بنحوی که از آن بهتر و برتر نیست کفایت کرد و از آنرو باید شیخ شهاب الدین سهروردی را پایه گذار اصیل این فلسفه دانست.

برای آنکه این سخن بی دلیل و این ادعا بی حجت نباشد و نیز بر عظمت و ابهت و فخامت و جلالت کار این فیلسوف جوان آگاه شویم بسیار بجاست که بمراحل مختلف سیر فلسفه و حکمت قدیم که شرح داده شد، شتابزده، نظری افکنیم و بگذریم: حکمت اشراق یکی از مکتهای اصیل فلسفی است که در برابر حکمت مشاء قرار دارد. هر يك از این دو مکتب فلسفی پایه گذاران و شاگردانی و پیروانی دارد که در دو گاهواره تمدن و فلسفه باستان، یعنی ایران و یونان، بودند.

در یونان، بنیان افکن مکتب اشراق افلاطون و پایه گذارنده حکمت مشاء ارسطو یا ارسطاطالیس است. هر چند افلاطون، شاگرد سقراط و استاد ارسطو، خود نخست بنسب فلسفه مشاء متوجه بود ولی در اواخر عمر هشتاد ساله خود بسوی فلسفه اشراق گرائید و یکبارہ خود را در این دریای پهناور و بیکران غرقه ساخت.

پیروان فلسفه اشراق را «اشراقیون» یا «اشراقیان» و منتقدان مکتب مشاء را «مشائیان» یا «مشائیون» می نامند.

اساس فلسفه مشاء بر تعقل و منطق و استدلال و احتجاج و استقضاء و استقراء و مبانی فلسفه اشراق، بر تفکر و تزکیه نفس و تخلیه باطن و اعراض از مادیات و توجه بمعنویات نهاده شده است.

فیلسوف مشائی میکوشد تا راز جهان آفرینش و معمای خلقت را بساقوه عقل و منطق و دلیل و برهان دریابد و از این صندوق سر بزمهر در بگشاید. حکیم اشراقی چون میداند که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را و چون می بیند که پرده دار بسا شمشیر همه را میزند و نمیگذارد کسی مقیم مقام حرم شود، از آنرو سعی میکند تا با فرورفتن در باطن و منجلی ساختن آئینه ضمیر، به نیروی ریاضت، بکشف اسرار غیب موفق گردد. این يك، حقایق و دقائق اشیاء و معارف و عوارف عالم کون و فساد را، در مکتب استاد و بسند منطق علم، در درون کتاب و حساب، بدست می آورد و آن دیگر، نهنگیها و شگمتهای جهان خلقت و قلمرو وجود را، در بیرون از دایره محاسبه و مکاتبه، به نیروی معاینه و مکاشفه، درمی یابد. همانطور که در کلامی قل و دل معروف است: « آنچه را بوعلی سینا، حکیم مشائی، بقوه علم میداند، بوسعید، عارف اشراقی، بجشم دل می بیند». مشائیون، با پایهای چوبین استدلال، لنگ لنگان و افغان و خیزان، بسوی مقصد راه می پیمایند و در مراحل مختلف، بقیاسها و دورها و تسلسلها و بن بستهای مخوف و یا به پرنکاههای عقلی احتراز ناپذیر میرسند و حیران و سرگردان میمانند، ولی اشراقیون، بر شهر بلند پرواز جبرئیل عشق جای میگیرند و سرعت برق و باد از يك نگاه گرم بمنزل میرسند و دست افشان و پایکوبان، دو دست در گردن شاهد مقصود حمایل میکنند.

راه خداشناسی صعب و پرپیچ و خم و تیره و درعین حال راست و هموار و ساده و آسان و روشن است. برای حصول مقصود و وصول بمقصد نمیتوان این راه دور و دراز را باقیاسات منطقی و بحثهای عقلی و مجادلات فلسفی حکمت مشاء پیمود. یکی از عالمان بزرگ گوید: «در این راه هر يك انگشت که به نیروی عقل و قیاس و منطق پیش رفته‌ام، يك فرسنگ از حقیقت دور شده‌ام. عظمت و جلال پروردگار هستی بخش جهان، خردمندان را سرگردان و خردها را حیران ساخته است.»

اما از راه حکمت اشراق، یعنی راه خسویشن شناسی، میتوان، بطرفه العینی، بحریم حرم عظمت و کبریائی او راه جست. زیرا این راه ورزش و پرورش نفس و تصفیه و تهذیب باطن است. هر که خود را شناخت خدا را خواهد شناخت. من عرف نفسه فقد عرف ربه. نفس پاک شده و باطن ریاضت کشیده که از زنگار آلودگیها و تیرگیها صفا و صیقل یافته، مجلای خدا و آینه تمام نمای او جل علاست و سالک از مصنوع بصانع و از ساخته بسازنده و از تحرك بمحرك پی میرد. قرآن کریم و فرقان عظیم، همه مخلوقات عالم خلقت را، بر توحید و وجود خالق یکتا و بیهمتای دلایل قرار داده است.

آب و خاک و باد و آتش و گیاهان و جانوران و گردش ستارگان و این جنبش لایزال و علی الدوام که در کون و مکان و همه ذرات کائنات وجود دارد، شهادت میدهد که باگردنده گرداننده‌ای هست و این هستی را هستی آفرینی باشد که محرك اول و جنباننده نخست است و دل هر ذره‌ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی.

خلاصه، راه حکمت اشراق همانست که شاهمردان و مولای متقیان و سرور آزادگان علی علیه السلام فرموده است: **ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله و بعده و معه**، چیزی نمی بینم که خدا را پیش از آن و با آن و پس از آن نمی بینم.

\*\*\*

اکنون بجاست که این حکیم جوان و عارف پرتوش و توان و مبدع و مخترع و جامع و مدون، یعنی سهروردی، را جز آنگونه که ضمن شرح حال حسب و نسب و ولادت و تحصیل و شهادت شناخته‌ایم، از نوبشناسیم و نیکو بشناسیم.

شیخ شهاب الدین سهروردی، یکی از چهره‌های نورانی و نابغه‌های جهانی است که روزگار قرن پنجم هجری را، بانوار افکار افکار پاک و اشعه بدایع قریح تابناک خود، روشن ساخت و بحکمت و فلسفه آب و رنگی تازه و بدانش و بینش جان و توانی بی اندازه بخشید و برای حکیمان و فیلسوفان و عارفان و سالکانی که پس از وی آمدند، خزانهای آکنده بلتالی نفیس و گنجینه‌ای انباشته از جواهر بدیع فکر و ذوق بجای گذاشت.

این پاکدل نازنین جان و خردمند پرتوش و توان که بتمدن و فرهنگ عظیم اسلامی

مایه و آبرو و عظمت و شکوه بخشید نیز، از خاک پاک ایران ریشه گرفته و در سرزمین یزدان پرستی و دانش پروری و هنر گستری ایران برآمده و بالا کرده و به برگ و گل و باران شسته است و باز یک نشان آشکار و دلیل نامدار و برهان غیر قابل انکار بر اثبات این حقیقت و واقع است که تمدن و فرهنگ عظیم اسلامی دست پرورده فرزندان ایران یعنی عالمان و حکیمان و فیلسوفان و عارفان و فقیهان و ریاضی دانان و منجمان و طبیعی شناسان و پزشکان و شاعران و نویسندگان و هنرمندان ایرانی بوده است.

در میان گروه انبوه از پخته فکران و سخته سنجان و زبدگان و نخبگان و شاهکار آفرینان ایرانی که تمدن عالی و فرهنگ متعالی اسلامی را پایه نهادند و مایه بخشیدند و به بساط آفرینش خداوند فرو شکوه و رونق و آبرو دادند و زادگان نازنین جان و روشن روان گهواره کرة خاکی زمین را، از لحاظ قدرت فکر و حدت ذهن و لطافت ذوق و بسداعت هنر و بطور کلی ارزش وجودی و نمودی، برابر گرویان قدوسی ماب و ملکوتی آداب بساط نورانی آسمان، سرافراز و سربلند ساختند، شیخ شهاب الدین سهروردی، در علوم مقدس الهی و رموز اسرار عظیم ربانی و رموز ملکوتی، مقامی منیع و موقعی رفیع دارد. زیرا از روزیکه در شهر سهرورد بجهان دیده گشود تا روزیکه مرده او را از زندان قلعه حلب بیرون آوردند، یعنی در مدت سی و چند سال عمر کوتاه و عزیز و شریف، دمی از تحصیل و تکمیل و غور و فحوص و تهذیب و تنزیه و تمرین و ریاضت و خلاصه تلاش و کوشش در تحری و کشف حقیقت و طرد و خرق اوهام و خرافات باز نایستاد و لحظه ای جان و روان جنبیده و توفنده و طبع و قریحه یوینده و جوینده و عقل و فکر فعال و جوال و ذوق و هنر موشکاف و دقیقه یاب و زبان گوینده و کوبنده و خامه رونده و دونده او، از اعلام حقایق و اعلان دقایق جهان و ماجرای پیش و پس سر پرده کیهان قرار و آرام نداشت.

سهروردی، حکیمی بی مانند و فیلسوفی عالی قدر و عارفی بزرگ و سالکی گرم تاز و تندرو بود. هوشی سرشار و عقلی قوی داشت و در کار شگرفی که پیش گرفته بود، یعنی جمع آوری مسائل متفرق و مشتت حکمت اشراق، دمی آسوده نمی نشست و با همتی بلند و استقامتی بی مانند آنرا دنبال میکرد و بجهانگردی می پرداخت و در همه جا از مطالعه و جستجو و تحقیق و تکاپو فرو نمی گذاشت، بویژه برای شناسائی استادان گمنام و دانشمندان ناشناخته ایرانی و یافتن شیوه اندیشه و نحوه فکر و چگونگی فرهنگ باستانی پارس، اشتیاقی فراوان داشت. از شهری بشهری و ازدیاری بدیاری میگشت و بقیة السیف آثار مکتوب و مدون حکیمان اشراق و تألیفات فلاسفه پیشین پارس رامی جست. چون خانه بدوشان، بهر خانه سری میزد و از هر کسی گمگشته خود را سراغ می گرفت. اگر چه بگوش و چشم شنیده و خوانده بود که این آثار از میان رفته و از آن شوریده حالان و نازنین جانان کسی بر جای نمانده است ولی گوئی

بدل باور نمیکرد و یقین داشت که یوسف عزیز او زنده و سرگم بیابان او را ندیده بلکه کینه و حسد اخوان او را بچاه افکنده است و دور نیست که روزی بوی پیراهن این گمگشته بمشام او برسد و چشم تاریک او را روشن و دل غمگین او را گلشن سازد.

از اینرو، دست از دامن طلب برنمیداشت و پای از رفتن بسوی مقصد سست نمیکرد و ریشه امید بازیافتن شاهد مقصود را از دل برنمیکنند، و در راه وصول بکعبه معشوق و قبله محبوب، مغیلان را پرنیان میگرفت. هر کجا شعاعی، ولو بسیار ضعیف، از شمع دلآرای چهره یار دلند خود می یافت پروانه‌وار، شتابان و افتان و خیزان، بآنسوی پر میکشید و بچرخ می افتاد. هر کجا اثری، ولو بسیار اندک، از آب حیات لب شیرین لعبت عیار خود می جست، خسته و نفس گسسته، بی بیم و هراس از وحشت ظلمت اسکندری، بطرف آن می شتافت. تا سرانجام در نتیجه تلاش و کوشش و جستجو و کاوش، در حضر و سفر، دست بدامن دلدار بند کرد و پای در کوی یار بنهاد و مقداری معتابه از اصول پریشیده و پراکنده و فصول متفرق و متشتت فلسفه الاشراق را، از بقایان یافته متون کهنسال حکمت باستان و از بیان بازماندگان برخی دانایان پارسی زبان، گرد آورد و بعد با بیانی فصیح و بلیغ و رسا و شیوا، شاهکار خود یعنی کتاب حکمة الاشراق را تدوین نمود و بعللی، همان تعبیه و تسمیه یونانیان را پذیرفت و این مکتب نورا، «حکمت مشرقیان» یا «فلسفه اشراقیان» نام نهاد.

در حقیقت حکمت با اشراق یا حکمت باستان، حال کتابی کهنسال داشت که شیرازه آن از هم گسسته و بنیادش درهم شکسته بود. توفسان بسی آسان حوادث دوران و صرصر خروشان سوانح زمان، در طی چندین صد سال، آنرا پراکنده و هر ورقش را بگوشه‌ای افکنده بود.

سهروردی، با عشقی آسمانی و شوری ملکوتی و تلاشی بیرون از حد تصور انسانی، این اوراق پریشان را، یکان بیکان، از گوشه و کنار، فراهم آورد و بآن سروسامانی بخشید و بر شالوده یافته‌های خود، بنائی عظیم بالا برد و بدین طریق کتاب حکمة الاشراق خود را تصنیف و طرز تفکر و نحوه تعقل و جوهر ذوق ایرانی و روح بزرگ فرهنگ اصیل باستانی پارسیان را از نو زنده کرد بنابراین بجاست که این حکیم جوان را «سردفتر فرهنگ کهنسال ایران» بخوانند.

کتاب حکمة الاشراق مشتمل است بر یک دوره کامل و جامع فلسفه پارسیان و حکمت باستان، با ذکر مدارک و مآخذ و مشحون است بر اسامی و اصطلاحات و تعبیرات علمی و فلسفی که همه ابتکار و ابداع سهروردی و خاص قریحه و نبوغ خود اوست. عاریت کس نپذیرفته و آنچه دلش گفت بگو گفته است. عباراتش بشیوه‌ای متین و جملاتش بسبکی شیرین و در همه حال جان بخش و دلپذیر نگارش یافته و از لحاظ فصاحت و بلاغت زبان عربی بی عدیل و

بی نظیر است.

تا عهد ارسطو، علوم و فنون و حکم یونان با هم آمیخته و درهم ریخته و بشکل دفترها و جنگ‌هایی بود که در آنها همه گونه مسائل و قواعد علوم عقلی مورد بحث قرار گرفته بود. يك مسئله هندسی ریاضی در کنار يك مبحث فلسفی الهی و يك مطلب از کمیات و مقادیر (حساب) در جنب يك فصل از طب یا يك موضوع از موسیقار قرار داشت. ارسطو، به نیروی عقل و خرد بزرگ و نبوغ خداداد و قریحه خلاق خود، با زحمت و مشقت بسیار، بکاری دشوار دست زد و علوم و فنون حکمت را از یکدیگر تفکیک و مجزا و آنها را مرتب و منظم و مبوب و حدود و ثغورشان را از هم مشخص و معین ساخت و کتابی مبسوط و جامع برداشت، مشتمل بر يك دوره کامل علوم عقلیه و فنون حکمت. از آنرو یونانیان، و به پیروی آنان، حکیمان اسلام و ایران، ارسطو را « معلم الاول » لقب دادند و کتاب او را « التعلیم الاول » خواندند.

شیخ‌الرئیس ابوعلی بن سینا، حکیم بزرگ ایرانی مکتب مشاء، در کتاب عالیقدر خود «شفا» از ارسطو و آراء و عقائد او بسیار یاد میکند و همه جا او را استاد و معلم میخواند.

در صدر جنبش نهضت عظیم فرهنگی ایرانی اسلامی، کتب و رسائل علوم و فنون حکمت و اجزاء مختلف « التعلیم الاول » ارسطو، بطور مشوش و مغشوش و نامنظم و نامرتب، بزبان عربی ترجمه و نقل شد و اغلب نامفهوم و از قابلیت انتفاع خارج بود زیرا:

اولاً هرپاره از آنرا يك یا چند ترجمان مختلف السلیقه، متعاقب هم و در زمانها و مکانهای مختلف و با اسلوب‌های متفاوت، ناقصاً یا کاملاً، بزبان عربی برگردانده بودند.

ثانیاً چون مطالب کتب فلسفه و حکمت، در مرتبتهای عالی قرار داشت، مشحون از لغات و اصطلاحات فنی و علمی، بزبان پخته و ورزیده و قوام یافته یونانی بود. بنابراین امکان نداشت بتوان آنها را بازبان عربی تازه ساخته آنزمان (عربی مستعربه) که ناقص و نارسا و فاقد لغات و اصطلاحات خاص علمی و فنی بود ترجمه کرد.

ثالثاً توارد ایادی کتاب نسخ و تراجم و تحریفات و تراکم اغلاط، موجب پریشانی و آشفته‌گی ابواب و فصول و ترتیب طبیعی و تبویب علمی بود.

رابعاً ترجمانان و ناقلان، اغلب تازه کار بودند و بواسطه فقدان سوابق و نظائر، پختگی و ورزیدگی در خور این کار را نداشتند.

در این حیص و بیص، ابونصر فارابی، دانشمند بزرگ ایرانی، بر آن شد که باین

بی‌سروسامانی و پریشانی پایان بخشد و یک دوره از اجزاء کامل علوم حکمت را اصلاح کند. از آنرو باین خدمت شاق و کاردشوار همت گماشت و توانست، با تلاش و کوشش و هوشیاری و شب زنده‌داری، کتاب «التعلیم الاول» ارسطو را تصحیح و تنقیح و مرتب و منظم و امرتعلیم و تعلم علوم و فنون حکمت را بر طلاب اسلامی آسان و راه پیشرفت فرهنگ و دانش و فلسفه را باز کند.

ابوعلی بن سینا، با آن عقل و فکر رسا و دانش و دها، میگوید: من سائها بفر اگر فن فلسفه مشاء پرداختم و هر کتاب از مؤلفات بزرگان فلاسفه را که یافتم خواندم، اما از حقایق آن علم بر من چیزی مکشوف نشد و چنین پنداشتم که این دانشی است نامفهوم و بیهوده، تا اینکه یکی از کتب فارابی بدستم افتاد و آنرا از سر تا بین خواندم و بر حقائق فلسفه مشاء دانا شدم.

حکیمان اسلام پیاس خدمت بزرگی که ابونصر فارابی بحکمت و فلسفه انجام داد او را به «المعلم الثانی» ملقب ساختند.

هر چند درباره شیخ شهاب الدین سهروردی سخن بسیار است ولی تا آنجا که در حوصله این دیباچه می‌گنجید آورده شد و آشکار گردید که او مجدد و معجی فلسفه پارس و حکمت باستان و نویسنده کتاب عظیم حکمة الاشراف است. بنابراین بجاست اگر حکیمان، پیاس این خدمت بزرگ، او را «معلم الثالث» نام داده‌اند.

\*\*\*

کتاب حاضر مجموعه ایست ملخص و منقح و شامل بر مقدمه و متن. در مقدمه، زندگینامه و آثار فکری و عقلی سهروردی و جغرافیای تاریخی سهرورد و در متن، مبانی و منابع فلسفی و مصطلحات علمی و قطعاتی مهم از فصول کتاب ممتع حکمة الاشراف مورد بحث و نقد و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

مؤلف کتاب سید جلیل و عالم نبیل، سالک پی‌خجسته و عارف وارسته، آقای سید محمد کاظم امام، وقه‌الله تعالی فیما یحب و یرضی، یکی از مردان نازنین جان و پاکیزه روان و عزیز النفس و معتتم الوجود عصر ما هستند که در علوم و معارف اسلامی و ایرانی مطالعات وسیع و تحقیقات رفیع و تتبعات منیع دارند. نگارنده شرح زندگی و حسب و نسب و تحصیلات و تألیفات او را در دیباچه‌های دو کتاب ابوریحان محمد بن احمد بیرونی و التویر ابو منصور حسن بن نوح القمیری البخاری نوشته‌ام و این دو کتاب در سال جاری، از سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، طبع و نشر شده است. بنابراین در اینجا دیگر باین مطلب اشاره‌ای نمی‌کنم. ولی آنچه را که من بنده نگارنده، در این سید ضعیف الجثه و قوی الاراده، با آن سیمای گشاده و خندان و چشمان نافذ و فروزان و نگاه‌های تند و تابان، دوست دارم و



از دیدن آن لذت میبرم ، شعله‌های سرکش آتش تند و تیز عشق پاک و پاکیزه و علاقه بی‌غل و غش و ارادت بی‌ریب و دریایی است که بخاک پاک ایران و اندیشه و ذوق و هنر و مجموعه «فرهنگ والای» باستانی این قوم بزرگ و بزرگ‌زاده دارد. بهنگامی که از مظاهر و نمودارهای تمدن عظیم و باشکوه و فرهنگ با فروآوری ایران سخن می‌گویند و داستانهای جنگ و ستیز و جانبازی و هنرنمایی دلاوران و پهلوانان و قهرمانان ملی را شرح میدهد ، از سرتاب ، ذوق و شوق و وجد و حال میشود . نگاهش چون دمش گرم و سوزان و سخنش چون نگاهش گیرا و نورافشان است . شنونده را ، مانند براده آهنی که در میدان کشتش مغناطیس افتد و بسا بمثل پسرکاهی که جذب ربایش کهربا شود ، مجذوب و مسحور گفته‌ها و یافته‌های خود میکند و میکوشد ، بهر طریق که باشد ، مخاطب را بعبادت خود، درباب مجد و عظمت ایران و اشراف و تفوق نژاد ایرانی ، معتقد و مؤمن سازد.

خداوند بزرگ بچنین رندان پاکباز و قلندران سرفراز و سوخته جانان آشفته روانی که چون پروانه بی‌پروا ، عاشقانه و جانانه ، بگرد شمع فروزان ایران دوستی و میهن‌خواهی گردش و چرخش دارند و بال و پر لطیف و ظریف اندیشه و ذوق خود را ، در اشعه گرم و سوزان آن میکشاند و از سوختن و خاکستر شدن نمی‌هراسند ، زندگی دراز و تن در دست و دل شاد عنایت فرماید ، مگر کانون ملتهب و فروزان خدا پرستی و ایران دوستی و فرهنگ پروری و هنرگستری سرزمین پاک و پاکیزه ایران و نژادگرد نراز و سربلند ایرانی را ، تا خورشید آسمان بزمین نور و ضیا و ابر بهاران بی‌باغ سرسبزی و صفا می‌بخشد ، روشن نگاه دارند.

«بنیاد نیکوکاری نوریانی» ، خدمتگزار و پاسدار فرهنگ و تاریخ و شعر و ادب و هنر ایران ، چگونه خداوند عزوجل را شکرگزارد که باو این فرصت و قدرت و نعمت را عنایت فرموده است که میتواند ، بنوبه و باندازه توان و کوشش خود ، برای گرم ساختن و روشن نگاهداشتن این کانون و اجاق ، چون درباری صدیق و پرستاری امین و عاشقی شیفته و فریفته و ارادتمندی مخلص و صمیم ، خدمتی ، ولو ناچیز و ناقابل ، انجام دهد و اندکی از دین بزرگی را که باین آب و خاک پاک دارد ، بمیل و رغبت و بی‌اکراه و منت ، ادا کند . براستی

از دست و زبان که برآید      کمز عهده شکرش بدرآید

اعملوا آل داود شکراً وقلیل من عبادی الشکور

رامسر آبان ماه ۱۳۵۲

دبیر کل بنیاد - دکتر نصره الله کاسمی

دبیر عهده بهنگامی